

احمد و کوروما

نویسنده آفریقایی

احمد و کوروما نویسنده‌ای است از ساحل عاج که کتاب‌های بسیار بدیعی - سه رمان در عرض بیست و هشت سال - منتشر کرده که ادعا نامه‌ای است شیوا و روان درباره بی‌عدالتی‌هایی که آفریقای سیاه را دربر گرفته است.

شاید حرف من چندان خوشایند عده‌ای نباشد، ولی به نظرم زبان‌های آفریقایی در کل غنی‌تر از زبان‌های اروپایی هستند. بخش وسیعی از واژگان بر پدیده‌های واحد دلالت می‌کنند و برای بیان احساسی مشابه عبارات متنوعی وجود دارد و در عین حال جا برای ساختن واژه جدید نیز در سطحی وسیع موجود است. تنها در زبان مالینکه ده‌ها مورد گردآوری شده است. زبان‌های آفریقایی به لحاظ ضرب‌المثل‌ها و حکایات بسیار غنی‌اند و مردم آنها را زیاد به کار می‌برند. پس اگر گاهی برای تشریح زندگی و دنیای روانی خود از زبان فرانسه عدول می‌کنیم هیچ گناهی بر ما وارد نیست و هیچ جای تعجب نیست. از سوی دیگر زبان فرانسه محصول تمدن کاتولیک مذهب و خردگرا محسوب می‌شود.

ساختار، روش تجزیه و تحلیل و توصیف واقعیت در این زبان آشکار است. زبان ما تحت تأثیر روحیه بت‌پرستی و با طبیعت مانوس‌تر است.

نویسندگان غربی اغلب از نوشتن به عنوان نیازی جسمی، حیاتی و تشکل یافته صحبت می‌کنند. از دید شما نوشتن راهی برای پیدا کردن شنونده است؟

از دید ما نویسندگان آفریقایی، نوشتن راهی برای بقاست. هنگامی که خورشیدهای استقلال را نوشتیم، قصدم آن بود که با سوء استفاده از قدرت اجتماعی و اقتصادی مبارزه کنم. این کار را ضرورتی حیاتی و مطلق می‌دانم! تمام نویسندگان معاصر فرانسوی و دیگر نقاط اروپا برخی از کارهای خود را به چهار سال دوره اشغال کشورشان در طول جنگ جهانی دوم و ستمی که در آن دوره بر کشورشان رفته است اختصاص داده‌اند. ولی آفریقا صد سال تحت اشغال بود، پس از دید ما صحبت کردن در این باره و تجزیه و تحلیل پیامدها و آثار

قواعد زبان فرانسه مورد عتاب قرار داده‌اند و می‌گویند آن را در لفافه زبان مالینکه پیچیده‌ام. گفته می‌شود که شما زبان فرانسه را تغییر داده‌اید. مردم هر چه می‌خواهند بگویند، من به هیچ وجه سعی نکرده‌ام زبان فرانسه را دگرگون کنم. آنچه به نظر من جالب است باز آفرینی گسترده‌ای بزرگ از شخصیت‌هایی است که زندگی و فکر می‌کنند. شخصیت‌های من مالینکه‌ای هستند و وقتی مالینکه‌ای‌ها صحبت می‌کنند، منطق و شیوه نگرش خود را به جهان ارائه می‌کنند. شیوه بیان او با بیان فرانسوی‌ها متفاوت است. زنجیره کلام و افکار مالینکه‌ای‌ها با فرانسوی‌ها تفاوت دارد. میان آنچه من توصیف می‌کنم و صورتی که برای بیان منظور خود برمی‌گزینم شکاف عمیقی هست، که بسیار ژرف‌تر از شکافی است که یک ایتالیایی هنگام سخن گفتن به فرانسه احساس می‌کند. تکرار می‌کنم، منظور من به هیچ وجه صوری یا زبانی نیست. آنچه در این داستان علاقه مرا برمی‌انگیزد واقعیت است. شخصیت‌های من باید قابل قبول باشند، یعنی در رمان باید همان‌گونه صحبت کنند که به زبان خود صحبت می‌کنند.

شما زبان مالینکه را چگونه توصیف می‌کنید؟

۱. مالینکه بزرگ‌ترین گروه قوم ماند [Mande] هستند بیشتر آنها در گینه، مالی، سنگال و ساحل عاج زندگی می‌کنند و یازده درصد ملیت این کشورها را تشکیل می‌دهند. قوم مالینکه در قرن یازدهم به اسلام گرویدند و بر امپراتوری‌های قدرتمند حکمروایی کردند که به لحاظ تعداد، قدرت نظامی و اقتصادی بر دیگر گروه‌ها مسلط بودند. شهرت آنها در داد و ستد است و تجار خوبی هستند و به آنها به زبان مالینکه دیولاس یعنی "بازرگانان" می‌گفتند.

نخستین رمان شما، خورشیدهای استقلال، که در ۱۹۷۰ منتشر شد، به عنوان شاهکار مورد تحسین قرار گرفت و صد هزار نسخه از آن به فروش رفت. ولی گویا شما برای چاپ آن دچار مشکلات بسیاری شدید. چرا؟

این کتاب به دو دلیل رد شد. نخست به دلیل نوآوری در سبک که ناشی از کاربرد خاص من از زبان فرانسه است. برخی نویسندگان این سبک را چندان نمی‌پسندند. دوم اینکه برداشت این رمان چندان به مذاق بعضی از خوانندگان خوش نیامد. ساختار رمان خورشیدهای استقلال به ساختار رمان‌های نویسنده آمریکایی جان دوس پاسوس شباهت دارد. بخش تخیلی کتاب را به صورت مستند تعریف کرده‌ام. پس از تعریف ماجرای قهرمان داستان، فاما وقایعی را که در زمان جنگ سرد در ساحل عاج اتفاق افتاده بود تشریح کرده‌ام. ظاهراً در این کتاب به حوادث و مسائل حساس اشاره شده بود! حتی برخی ناشران آفریقایی دست نوشت را با اظهار نظرهای تند و اغلب توهین‌آمیز به من بازگرداندند.

○ شما چگونه به زبان خارجی یعنی فرانسه تسلط پیدا کردید؟

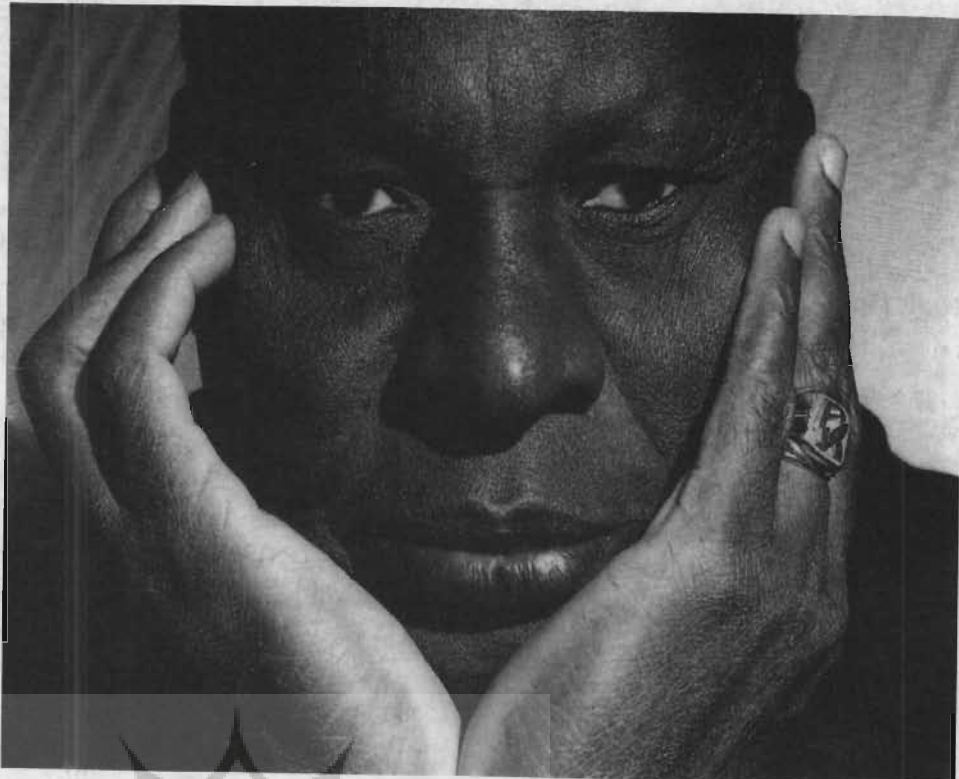
در این مورد انتخاب دیگری نداشتم. نمی‌دانم چگونه باید به زبان دیگری درباره خودم صحبت کنم. انگلیسی‌ام ضعیف است و هیچ‌گاه عربی یاد نگرفتم. در مدرسه فقط فرانسه آموختم، و مثل همه کسانی که قبل از استعمارزدایی به مدرسه می‌رفتند اجازه نداشتم به زبان مادری خود مالینکه صحبت کنم. بنابراین برای توصیف وضعیت این قوم و بازگو کردن داستان زندگی آنها مجبور شدم از زبان فرانسه استفاده کنم. برخی مرا به خاطر "درهم شکستن"

حقایق ناگوار

احمدو کوروما می‌گوید: «ما نویسندگان افریقایی در شرایطی طاقت‌فرسا کار می‌کنیم. نویسندگان در همه جای دنیا به ندرت ثروتمندند، ولی برای ما همه چیز سخت‌تر و دشوارتر است. ما منابع کمی در اختیار داریم و به همان نسبت خوانندگان و ناشرانمان هم کمترند. تنها آمار موجود، هرچند جدید نیست، ولی شاید هنوز معتبر باشد، نشان می‌دهد که نشر کتاب در صحرای افریقا سه برابر کمتر از میانگین کشورهای در حال توسعه و بیست و پنج برابر کمتر از کشورهای پیشرفته‌است. کوروما می‌گوید: «در افریقا دو راه برای نوشتن وجود دارد. نخستین راه نوشتن دربارهٔ افریقا و افریقاییان است. نویسندگان موقعیت‌های کشورشان را به باد انتقاد می‌گیرند، آنها کاملاً با این

موقعیت‌ها آشنا هستند و با فریاد زدن دربارهٔ حقیقت زندگی خود را به خطر می‌اندازند. این دسته از نویسندگان نمی‌توانند توقع فروش چندانی داشته باشند. مخاطبان ایشان خوانندگان کشورهای در حال پیشرفت‌اند نه جایی که مردم یا قادر به خواندن یا حتی خریدن نیستند. راه دوم نوشتن برای بخش وسیعی از مردم دربارهٔ موضوعات جدی‌ای است که هم برای افریقاییان جالب باشد و هم برای غیر افریقاییان. مثلاً برخی نویسندگان افریقایی در فرانسه زندگی می‌کنند و مخاطبان آنها بخش وسیعی از خوانندگان اروپایی هستند. راه دیگر چاپ کتاب‌های پرفروش در فرانسه است که در افریقا هم خواننده دارند ولی چندان متداول و رایج نیستند.

«من تصور می‌کنم که ما باید سعی کنیم برای همه بنویسیم تا مسائل‌مان را در سطح جهان مطرح کنیم. ما باید همان راهی را دنبال کنیم که نویسندگان امریکای لاتین رفته‌اند ولی نویسندگان افریقایی هم تغییر می‌کنند. نخستین نویسندگان افریقایی با نوشتن سعی داشتند نشان دهند که آنها نیز می‌توانند خود را به عنوان نویسنده مطرح کنند. زیر آنها هم بشرند. در آن زمان برخی در این باره شک داشتند... نسل من پا را از این فراتر گذاشته است. ما اغلب ادبیات را به عنوان وسیله‌ای برای ابراز مخالفت انتخاب، می‌کنیم.



خارجی فرمان صادر کردند، ریسمان قدرت را در دست گرفتند، دیکتاتورهایی را انتخاب کردند که به دل آنها راه می‌آمدند و هر جا مقاومتی بود بلافاصله نیروهای ارتش را گسیل کردند. ولی در مبارزات و جنگ‌های داخلی در افریقا

این دوره بسیار مهم و حیاتی است. کشتارهایی که ما در افریقا متحمل شدیم بسیار بیشتر از آن چیزی بود که اروپایی‌ها در جنگ جهانی دوم و یا در دورهٔ دیکتاتوری استالین متحمل شدند. در رمان دومم *مونیه*، که در ۱۹۹۰ منتشر شد، خواستم این پیام را

از دید ما نویسندگان افریقایی، نوشتن یعنی بقا. وقتی رمان خورشیدهای استقلال را نوشتم خواستم برضد سوءاستفاده‌هایی که از قدرت اجتماعی و اقتصادی می‌شود سر بلند کنم. این کاری ضروری و مطلقاً حیاتی بود!

سنگدل‌ترین و نادان‌ترین رهبران قدرت را در دست گرفتند.

بله و حتی بدبین‌ترین. قدرت‌های خارجی به این نوع رهبران احتیاج داشتند. به استثنای چندتن، هیچ‌کدام از آنها خواستار اعتلای مردم نبودند. کسانی که درصدد دفاع از افریقا برآمدند و بر آن شدند که در این بازی موش و گربه تعادلی را ایجاد کنند بلافاصله از صحنهٔ سیاست کنار گذاشته شدند. ولی هنگامی که نیروهای مخالف در آغاز دوران

دموکراسی پس از جنگ سرد پا به صحنه گذاشتند، در برخی موارد حتی از دیکتاتورها هم بدتر عمل کردند.

این یک واقعیت است. نخستین رهبران مخالف بیشترشان آدم‌های میخواره و غارتگران معتاد به مواد مخدر و فاقد هرگونه اصول یا معیارهای اخلاقی بودند. آن دسته از رهبران مخالفی که پس از تبعیدی طولانی بازگشته بودند، همان طور که توضیح داده‌ام، «آدم‌هایی بودند که با مردم و طرز زندگی کشورشان بیگانه بودند، بنابراین قادر نبودند آنچه را واقعاً در شرف وقوع بود درک کنند. حقیقت آن است که هر دو در وهلهٔ نخست درصدد

بدهم که ما همچنان رنج بزرگی را برگردۀ خود تحمل می‌کنیم. موضوع رمانی که اخیراً به پایان رساندم نیز همین رنج و عذاب است. عنوان این رمان *در انتظار رأی و وحوش است* و مبنای داستان تراژدی جنگ سرد در افریقا است.

مصائبی را که شما شرح می‌دهید بسیار حاد و عمیق‌اند. ولی در این رمان شما حق‌شناسی خود را نسبت به یک دیکتاتور بیان می‌کنید و از شجاعت او در قبال هموطنانش که دزدی می‌کردند و آدم‌های وحشی و تن‌پروری بودند تعریف می‌کنید.

منظور از این اظهار نظر، آن گونه که شما می‌گویید، آدم‌های فقیر و زیردست نیستند، بلکه روی سخن «بالادستی‌ها» و اطرافیان دیکتاتورهاست. تنها انتخابی که برای زیردستی‌ها باقی مانده بود کناره‌گیری و تسلیم بود، زیردستی‌ها «به خاطر اعتقادات و قشرشان وقیح شده‌اند ولی در عین حال صبورند و خاموش». جنگ سرد مانع از آن شده است که کشورهای افریقایی خود را از وضعیت بفرنجی که در آن گیر افتاده‌اند رها کنند و همین مایهٔ دردسر و وبال گردنشان شده است. قدرت‌های

گفت‌وگو با ...



در غرب آفریقا شکارچیان با یکدیگر پیوند برادری دارند، این پیمان بالاترین پیمان در سلسله مراتب سنتی اجتماعی است.



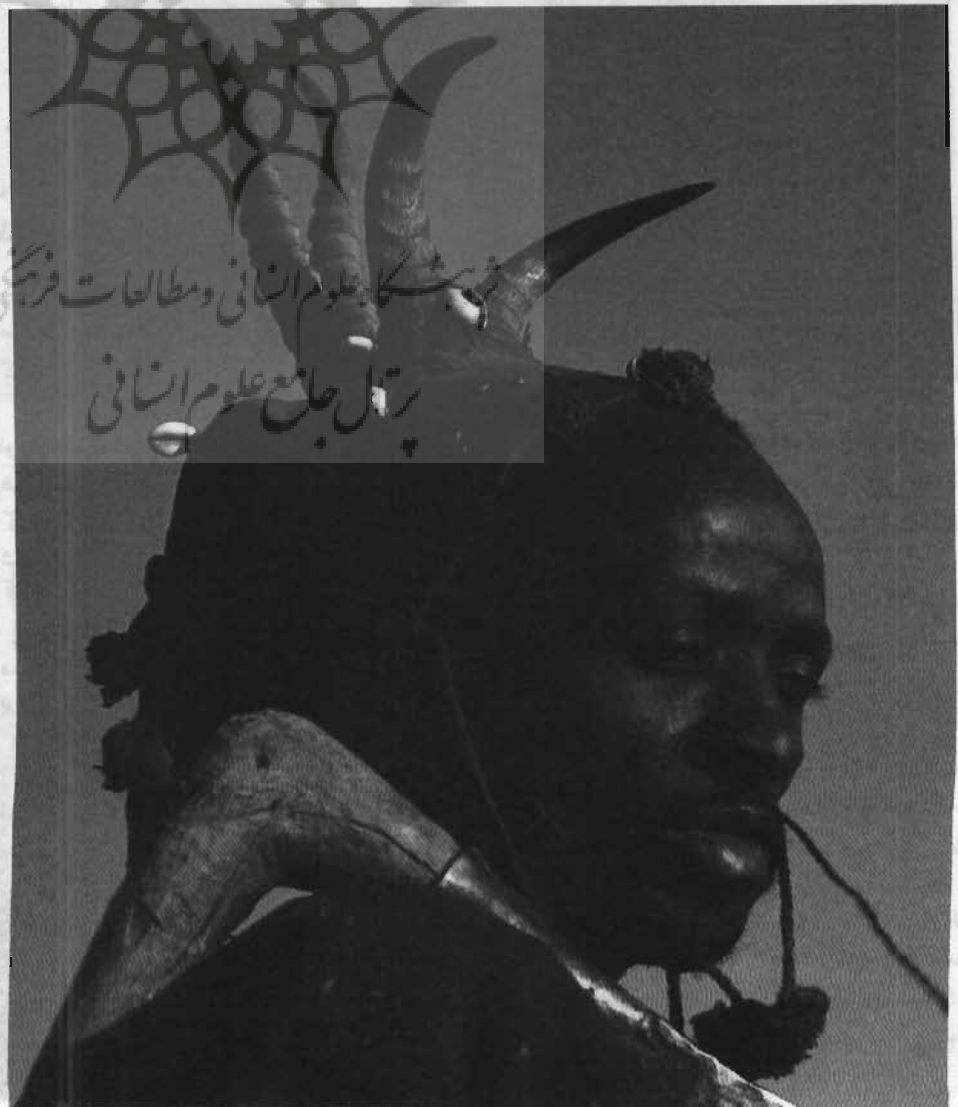
ساخته‌اند، و رهبران مخالفی که به تازگی از تبعید بازگشته‌اند نیز در ساختن این پایه‌های ویران شریک‌اند. مردم همیشه این گونه زندگی کرده‌اند. بنابه یک ضرب‌المثل در زبان مالینکه: "سگ‌ها هیچ وقت شیوه بد نشستن خود را ترک نمی‌کنند." یکی از اعتقادهایی که به آخرین رمان شما شده این است که در آفریقا واقعیت و جادو ظاهراً از هم جدایی ناپذیرند. ضد قهرمان شما، دیکتاتور کویاگا، به خاطر قدرت جادویی‌اش، تمام رقبای خود را از صحنه کنار می‌زند و بر آنان پیروز می‌شود.

من به سحر و جادو اعتقاد ندارم و وقتی آفریقایی‌ها از من دلیل این بی‌اعتقادی را می‌پرسند می‌گویم اگر جادو واقعاً وجود داشت، نمی‌گذاشتیم که صد میلیون آدم را بدزدند، صد میلیونی که چهل میلیون آن احتمالاً به سواحل آمریکا رسیدند و شصت میلیون در راه هلاک شدند. اگر سحر و جادو واقعاً عملی بود، پس بردگان تبدیل به پرنده‌گان می‌شدند و به طرف موطنشان پرواز می‌کردند. به سحر و جادو اعتقاد ندارم، چون وقتی پسر بچه‌ای بیش نبودم، کار اجباری را به چشم دیدم، اگر جادو وجود داشت، قربانیان کار اجباری می‌توانستند فرار کنند. ولی در یک رمان شما مجبورید ذهنیت و طرز فکر شخصیت‌هایتان را تشریح کنید. در ذهن اغلب آفریقایی‌ها قدرت و جادو از هم تفکیک ناپذیرند.

انتقام‌جویی و کسب ثروت بودند. چرا؟ زیرا ایشان هنوز به این سراب که قدرت یعنی همه چیز، معتقدند.

مردم از همه چیز قطع امید کرده‌اند و رهبرانشان همان رفتاری را کردند که رهبران قبایل در سنت آفریقایی انجام داده بودند. دیکتاتورها تصور می‌کردند که می‌توانند به تنهایی همه کارها را رو به راه کنند، بدون مشورت با دیگران خود تصمیم بگیرند. پول دولت پول آنهاست. همه آنهایی که ثروتمند شدند آلت دست دولت بودند. قدرت دیکتاتورها چنان مطلق بود که همه چیز از چشم آنها دیده می‌شد، مثالی برایتان می‌زنم، در کشور ما حتی امروز، وقتی آدم سرشناس و نیکنامی می‌میرد، خانواده متوفی توقع دارند که دولت ۱۰/۰۰۰ یا ۲۰/۰۰۰ فرانک فرانسه (معادل ۱۸۰۰ یا ۳۵۰۰ دلار) برای مراسم تشییع جنازه به آنها بپردازد!

تا زمانی که چنین ذهنیتی حاکم است، تعجب‌آور نیست که فرایند دموکراسی شدن به بدترین نحو پیاده شود. بافت قدیمی قدرت و تمام کارهایی که در پرتو آن صورت گرفته و می‌گیرد باید از میان برداشته شود، زیرا همه چیز حول آن می‌چرخد و از آن ناشی می‌شود. سازندگی و خلاقیت بر پایه‌های موجود امری محال است، زیرا این پایه‌ها را دیکتاتورهای فاسد و همپالکی‌هایشان





• جمعیت: ۱۴/۷ میلیون
 • تراکم: ۴۲ نفر در هر کیلومتر مربع
 • سطح سواحل: ۵۷٪
 • سازمان ملل متحد کشور عاج را جزو کشورهای عقب افتاده رده‌بندی می‌کند و در میان کشورهای صحرای افریقا رده‌بندی و یکم را دارد.

قدرت نیستند و زمان چندانی نمی‌توانند قدرت را به نفع خود در دست بگیرند. مجبورند عهده‌دار وظایف و مسئولیت‌هایی شوند رهبران هم افرادی هستند مثل دیگران. پس جنبهٔ سحرآمیز قدرتشان دیگر از میان رفته است.

ولی شما در پایان آخرین رمانتان می‌گویید که دیکتاتور مجبور شد انتخابات را برگزار کند، ولی اگر مردم از رأی دادن به او امتناع کنند، حیوانات از خننگزارها سروکله‌شان پیدا خواهد شد که برگه‌های رأی مخفی خود را در دست دارند تا با موفقیت چشمگیر و آرای اکثریت او را انتخاب کنند.

عجیب آن است که ظاهراً بسیاری از مردم تصور می‌کنند که این جور اتفاق‌ها ممکن است. آنها حتی مطمئن‌اند که رؤسای جمهوری چنین انتخاب می‌شوند. ولی ما پیشرفت می‌کنیم. سابق بر این با اصلاً انتخاباتی در کار نبود، یا اگر انتخاباتی هم برگزار می‌شد، چون تنها یک نفر نامزد انتخابات بود ۹۹٪ آرا را کسب می‌کرد. ولی حالا مجبورند تقلب کنند. جمع‌آوری رأی از حیوانات آخرین پناهگاه دیکتاتوران برای فرار از فلاکت است.

گفت‌وگوکنندگان: زنه‌لوفور، و مورو روزی

دیکتاتور نه تنها قدرت و پول دارد، بلکه بهترین ساحران و جادوگران را در اختیار دارد و چون آنها بهترین‌ها هستند، پس دیکتاتور رویین تن و قدرتش نامحدود و لایزال است. از دید اطرافیان دیکتاتور و بخش وسیعی از مردم، قدرت و جادو دو روی یک سکه‌اند.

پس در دنیایی که علم و فن‌آوری روز به روز اهمیت بیشتری پیدا می‌کند، چگونه می‌توان توقع داشت که افریقایی‌ها به موفقیت برسند؟

عقلانیت باید همزمان با دموکراسی دست به دست هم دهند، هر چند که این چشم‌انداز چندان نزدیک نیست ولی کم‌کم به اصطلاح جا خواهد افتاد. همهٔ مسائل حل نخواهند شد ولی ما هنوز پایهٔ سنگی - یعنی گفتار را در اختیار داریم. همه جا آنچه را می‌خواهیم می‌گوییم، و این خود موفقیتی کامل است. مهم‌ترین چیزی که می‌توانیم بگوییم و ببینیم این است که قدرت مطلق رهبران فاسد رو به اضمحلال است. اکنون فشار مردم قادر است از سوءاستفاده‌ها و تباهی‌های قدرت‌طلبان پرده بردارد؛ رهبران مجبورند در انتخابات با رقبایشان مبارزه کنند؛ شاید بدون آنکه نوچهٔ دولت باشند ثروتی کسب کنند. پس رهبران دیگر مردانی فوق

صدای یگانه

«هفته پیش، کونه ابراهیم در پایتخت عمرش به سر آمد.» رمان خورشیدهای استقلال با این جمله آغاز می‌شود و بدین معنی است که کونه ابراهیم هفته پیش مرد. این جمله لحن رمان را مشخص می‌کند. احمدو کوروما آهنگ سخن را در فرانسه و تصاویر را در زبان مالینکه، که زبان مادریش است جا به جا کرده است. این در واقع ابداع جدیدی در زبان فرانسهٔ متداول در ادبیات افریقایی است، چه تاکنون این زبان در افریقا حالت آکادمیک و رسمی داشته است. داستان کوروما داستان پر ماجرای زندگی است و نوآوری در صورت و محتوای آن بسیار مشهود است.

احمدو کوروما در ۱۹۲۷ در شهرک بوندیالی که امروز مرکز اداری محلی در ساحل عاج است متولد شد. پدرش پرستار بود و به طبقهٔ بومیان برگزیده تعلق داشت. همه او را «دکتر» می‌نامیدند. مقام و موقعیت‌اش این حق را به او می‌داد که از خدمات افریقایی‌هایی که به کار اجباری مشغول بودند استفاده کند. ولی کوروما زبردست عمویش بزرگ شد که آن سوی دیوار بود. او سر دستهٔ شکارچیان محسوب می‌شد و رهبر گروهی بود که با هم عهد مودت و برادری بسته بودند و به لحاظ درجهٔ اجتماعی سنتی در صدر قرار داشتند، چون قدرتشان را از اسلحه و جادویی به دست آورده بودند که حاصل پیوند با طبیعت بود.

و تا ۱۹۹۳ در کامرون و توگو زندگی کرد و همچنان در شرکت‌های خصوصی بیمه کار کرد.
 در ۱۹۷۲ تصور کرد که «نسل نخست راه را به خطا رفته‌اند و در جریان اتفاقات نبودند».

این نسل پس از ظهور مفهوم سیاهپوست بودن که سدار سنگور آن را بسط داده بود، پا به عرصه نهاده بودند و سیاهپوست «به کسانی اطلاق می‌شد که ویژگی‌های سیاهپوست به عنوان یک انسان را قبول داشتند لکن انسانی نه چندان کامل. ما ساده‌دلانه باور کردیم که تنها استعمار مانع پیشرفت افریقایی‌ها همچون دیگر ملل شده است. اگر افریقایی‌ها دزدی می‌کنند، به دلیل استعمار است. اگر استعمار رخت از این قاره بریند همه برای افریقا از خودگذشتگی خواهند کرد. ولی ما حقیقت و روان‌شناسی افریقا را در نظر نگرفتیم. خورشیدهای استقلال نخستین کتاب از این دست بود که تأکید می‌کرد که افریقا خود باید به وضعیت اسفبار خود پایان دهد. وسوسه ثروت و قدرت افریقایی‌ها را به مسیری بهتر هدایت کرده است و روشنفکران مثل هر کس دیگر تنها به فکر پرکردن خود از این آشفته بازارند. «همان طور که کوروما اذعان می‌کند. او که انسانی بلندقامت و مهربان است خنده‌ای دوستانه سر می‌دهد. کوروما می‌گوید: «اگر چنین رفتاری را در پیش نگرفتم، تنها بدین دلیل است که بخت یارم نبوده است!»

کوروما در زمان تحصیل در مدرسهٔ فنی عالی باماکو در مالی با مخالفان هم پیمان شد. سپس برای سربازی به ارتش فرانسه محلق شد و در ساحل عاج بالاجبار در سرکوب جنبش آزادیخواهانهٔ مجمع افریقایی دموکراتیک شرکت کرد. وقتی از این فرمان سرباز زد، به یکی از مستعمرات فرانسه در هندوچین فرستاده شد و آن پست را تنها به خاطر برنارد دادیه، مشهورترین نویسندهٔ ساحل عاج قبول کرد. چون دادیه او را متقاعد کرد که تجربهٔ زندگی نظامی او را برای جنگ برضد استعمار آماده می‌کند جنگی که از دید کوروما اجتناب‌ناپذیر بود.

مرحلهٔ بعد زندگی کوروما سفر به فرانسه به منظور تحصیل علم است - رشته‌ای که بیشتر فرزندان طبقات خاص در افریقا از آن سرباز می‌زنند. کوروما درست پس از استقلال به ساحل عاج بازگشت و در سمت مدیر بیمه مشغول به کار شد، ولی چندان دوام نیاورد. خود او می‌گوید: «در برابر جادوی حکومت تک حزبی که مدعی بود تنها شکل قدرت است که می‌تواند کشور را به پیشرفت برساند مقاوم شده بودم».

کوروما چند ماهی زندانی و سپس روانهٔ تبعید شد. دومین بازگشت او در ۱۹۷۰ نیز به همان اندازه کوتاه بود. هنگامی که نمایشنامهٔ حقیقت گوی او در ۱۹۷۴ منتشر شد، دولت آن را نمایشنامه‌ای «انقلابی» تشخیص داد. بنابراین کشورش را ترک کرد